



مدیریت آموزش و پرورش ناحیه سه کرمانشاه
کارشناسی تکنولوژی و گروه های آموزشی
گروه آموزشی زبان و ادبیات فارسی دوره اول متوسطه
فارسی پایه نهم

درس یازدهم (زنِ پارسا) ، روان خوانی (دروازه ای به آسمان)

مدرسین: لیلا پورولی ، سحر یوسفی و پرینا عزیزی
با نظارت علمی سرگروه آموزشی ، آقای ولی کیانی پور

سال تحصیلی:

۱۴۰۰ – ۱۴۰۱

زنِ پارسا

رابعةٌ عَدَوِيَّةٌ از زنان عارف، پرهیزگار و بزرگ قرن دوم هجری است که در عبادت و نیکوکاری مشهور است. از او سخنان شیرین و آموزنده‌ای به جای مانده است. گوشه‌ای از زندگی او را از زبان عطار نیشابوری در «تذکرة الاولیا» می‌خوانیم:

نقل است آن شب که رابعه در وجود آمد، در خانه پدرش چندان جامه نبود که او را در آن بپایند و چراغ نبود. پدر او را سه دختر بود. رابعه، چهارم بود. از آن، رابعه گویند. پس عیال با او گفت: «به فلان همسایه رو و چراغی روغن بخواه».

پدر رابعه عهده کرده بود که از مخلوق هیچ نخواهد. برخاست و به در خانه آن همسایه رفت و باز آمد و گفت: «خفته‌اند».

پس دلتنگ بخت و پیغمبر [را] - علیه الصلاة والسلام - به خواب دید. گفت: «نمکن مباش که این دختر، سیده‌ای است که هفتاد هزار [از] امت من در شفاعت او خواهند بود».

چون رابعه بزرگ شد، پدر و مادرش بمردند و در بصره قحطی عظیم پیدا شد و خواهران متفرق شدند و رابعه به دست ظالمی افتاد. او را به چند درم بفروخت. آن

خواجه او را به رنج و مشقت، کار می‌فرمود. روزی، بیفتاد و دستش بشکست. روی بر خاک نهاد و گفت: «الهی! غریبم و بی‌مادر و پدر، اسیرم و دست شکسته. مرا از این همه، هیچ غم نیست، الا رضای تو؛ می‌باید تا بدانم که راضی هستی یا نه؟» آوازی شنید که «غم مخور، فردا جاهیت خواهد بود، چنان که مقربان آسمان به تو نازند».

پس رابعه به خانه رفت و دایم روزه داشتی و همه شب نماز کردی و تا روز بر پای بودی.

شبى خواجه از خواب درآمد. آوازی شنید. نگاه کرد، رابعه را دید در سجده، که می‌گفت: «الهی! تو می‌دانی که هوای دل من در مواهقت فرمان توست و روشنائی چشم من در خدمت درگاه تو. اگر کار به دست من استی، یک ساعت از خدمت نیا سود می؛ انا تو مرا زیر دست مخلوق کرده‌ای؛ به خدمت تو از آن، دیر می‌آیم».

شبى دزدی درآمد و چادرش برداشت. خواست تا برود، راه ندید. چادر بر جای نهاد. بعد از آن، راه باز یافت. دگر بار چادر برداشت و راه باز ندید؛ همچنین تا هفت نوبت. از گوشه صومعه آواز درآمد که: «ای مرد! خود را رنج مدار که او چند سال است تا به ما دل سپرده است. ابلیس زهره ندارد که گردد او گردد؛ دزد را کی زهره آن بود که گردد چادر او گردد؟ تو خود را مرغان ای طزار! که اگر یک دوست خفته است، دوست دیگر بیدار است».

« زن پارسا » معنی لغات مهم

- جامه: لباس
- عیال: همسر
- مخلوق: آفرینش (اینجا به معنی مردم است)
- برخاست: بلند شد
- بخفت: خوابید
- قحطی: خشکسالی
- عظیم: بزرگ
- متفرق: پراکنده
- ظالم: ستمکار
- درم: درهم، سکه نقره
- مشقت: سختی
- بیفتاد: افتاد
- رضا: خشنودی
- جاه: مقام
- مقربان: نزدیکان
- مقربان آسمان: فرشتگان
- دایم: همیشه
- موافقت: همراهی
- نیاسودمی: آسوده و در راحتی نبودم
- بازآمد: برگشت
- صومعه: عبادتگاه
- رنج: رنج و ناراحتی
- ابلیس: شیطان
- زهره: جرئت
- مرنجان: ناراحت نکن، عذاب نده
- طرّار: دزد

معنی عبارت ها

- نقل است آن شب که رابعه در وجود آمد در خانه پدرش چندان جامه نبود که او را در آن بپيچند:
- گفته اند که شبی که رابعه به دنیا آمد در خانه پدرش چندان لباسی وجود نداشت که بر تنش بپوشانند.
- پدر او را سه دختر بود: پدرش سه دختر داشت.
- رابعه چهارم بود. از آن رابعه گویند: رابعه چهارمین دختر بود. به همین دلیل به او رابعه می گویند.
- بخفت: ماضی ساده (در زمان های گذشته، ب در آغاز فعل برای تأکید می آمد)
- بمردند: ماضی ساده (ب در آغاز فعل برای تأکید آمده)
- بفروخت: ماضی ساده (ب در آغاز فعل برای تأکید آمده)
- روزی بیفتاد و دستش بشکست: روزی افتاد و دستش شکست.
- روی بر خاک نهاد: سجده کرد.
- مرا از این همه غم نیست الا رضای تو می باید تا بدانم تو راضی هستی یا نه! من از این همه سختی و رنج ناراحت نیستم؛ جز اینکه نمی دانم تو از دست من راضی هستی یا نه.

معنی عبارت ها

- آوازی شنید که غم مخور فردا جاهیت خواهد بود که مقربان آسمان به تو نازند: غصه نخور در آینده به مقامی می رسی که فرشتگان آسمان به تو افتخار می کنند.
- دایم روزه داشتی و همه شب نماز کردی و تا روز برپای بودی: همیشه روزه می گرفت و هرشب نماز می خواند و تا صبح عبادت می کرد.
- فعل های این عبارت: داشتی (می داشت)، نماز کردی (نماز می خواند) و بودی (می بود) ماضی استمراری هستند که در گذشته کاربرد داشتند.
- اگر کار به دست من استی یک ساعت از خدمت نیاسودی: اگر اختیارم به دست خودم بود همیشه در خدمت خدا و عبادت او بودم.
- راه ندید. چادر بر جای نهاد: فرصت خروج را پیدا نکرد. چادر را سر جایش گذاشت.
- از گوشه صومعه آواز درآمد که: ای مرد! خود را رنجه مدار که او چند سال است تا به ما دل سپرده است: از گوشه عبادتگاه صدایی آمد که می گفت: ای مرد به خودت سختی نده. زیرا او چند سال است که به ما دل سپرده است.
- ابلیس زهره ندارد که گرد او گردد دزد را کی زهره آن بود که گرد چادر او گردد؟
- شیطان جرئت ندارد که اطراف او باشد چه برسد به دزد که جرئت کند اطراف چادر او بگردد.
- تو خود را مرنجان ای طرار که اگر یک دوست خفته است، دوست دیگر بیدار است: ای دزد، تو خودت را آزار نده زیرا اگر دوست ما (رابعه) خوابیده است، دوست دیگر (خداوند) بیدار است و از او مواظبت می کند.

تاریخ ادبیات

رابعه عدویّه:

از زنان عارف و بزرگ قرن دوم هجری است که در عبادت و پرهیزگاری مشهور است.
از او سخنان شیرین و آموزنده ای به جا مانده است.

تذکره الاولیا:

کتابی در قالب زندگی نامه و شرح حال عارفان و بزرگان تصوف اثر عطار نیشابوری است.

خودارزیابی

- ۱- چرا پدر رابعه، شب تولد او دلتنگ خوابید؟
- زیرا دخترش به دنیا آمده بود و نه در خانه لباس زیادی داشتند که او را در آن بپیچند و نتوانسته بودند که روغنی برای چراغ پیدا کنند.
- ۲- چه عنوان های دیگری می توان برای این درس انتخاب کرد؟
- زن با خدا، انسان کامل، انسان متوکل، شفیع امت، زن مقرب، رابعه و طرار و..
- ۳- مهم ترین ویژگی های اخلاقی رابعه چه بود؟
- راضی به رضای خدا بودن، شکرگزار، اهل توکل، فروتن، پارسا و پاکدامن.

دانش زبانی: گروه فعلی ۳



در درس های گذشته با تعدادی از فعل های ماضی (گذشته) آشنا شدید و می دانید که فعل ماضی از بن ماضی به دست می آید.
بن ماضی = مصدر بدون ن (مثال: رفتن = رفت)

فعل گذشته (ماضی) استمراری: به کاری دلالت دارد که در گذشته به تکرار و استمرار انجام می شده است. این فعل با اضافه شدن «می» بر سر فعل ماضی ساده به دست می آید.

روش ساخت ماضی استمراری: می + ماضی ساده

مثال: می رفتم (می + رفت + مَم) / می رفتی (می + رفت + ی) / می رفت (می + رفت + [شناسه ندارد])

می رفتیم (می + رفت + یم) / می رفتید (می + رفت + ید) / می رفتند (می + رفت + ند)

نکته: دقت کنید فعل ماضی استمراری را با مضارع اخباری اشتباه نکنید. فعل ماضی استمراری از بن ماضی و فعل مضارع اخباری از بن مضارع ساخته می شود.

مثال: می رفتم = ماضی استمراری: می + رفت (بن ماضی) + مَم شناسه

مثال: می روم = مضارع اخباری: می + رو (بن مضارع) + مَم شناسه

ماضی مستمر (جاری): فعلی است که به جریان عملی در گذشته به همراه کاری دیگر دلالت دارد. هر گاه فعل های کمکی «داشتم، داشتی، داشت، داشتیم، داشتید، داشتند» را به فعل ماضی استمراری بیفزاییم، فعل ماضی مستمر به دست می آید.

روش ساخت ماضی مستمر: ماضی ساده از مصدر داشتن + ماضی استمراری

مثال: داشتم می رفتم / داشتی می رفتی / داشت می رفت

داشتیم می رفتیم / داشتید می رفتید / داشتند می رفتند

نکته: دقت کنید گاهی بین فعل کمکی ماضی مستمر و فعل اصلی آن فاصله می افتد، آن را با ماضی استمراری اشتباه نگیرید.

داشتیم به کتابخانه می رفتیم.



تمرین



۱- دانش آموزان عزیز **زمان فعل** های زیر را بررسی کنید.

روزها می گذشت و او هر چه بیشتر می آموخت ، علاقه اش به دانش اندوزی بیشتر می شد.
پدرم خیلی به مسافرت می رفت و هدیه های فراوانی می آورد.
داشتم می رفتم که حسن آمد.

داشت باران می بارید که بازی شروع شد.

۲- فعل های زیر را به زمان و شخص و شمار خواسته شده تبدیل کنید.

می شنوم: ماضی استمراری اول شخص مفرد =

بپوشی: ماضی استمراری دوم شخص مفرد =

آمد: ماضی مستمر سوم شخص مفرد =



نوشتن

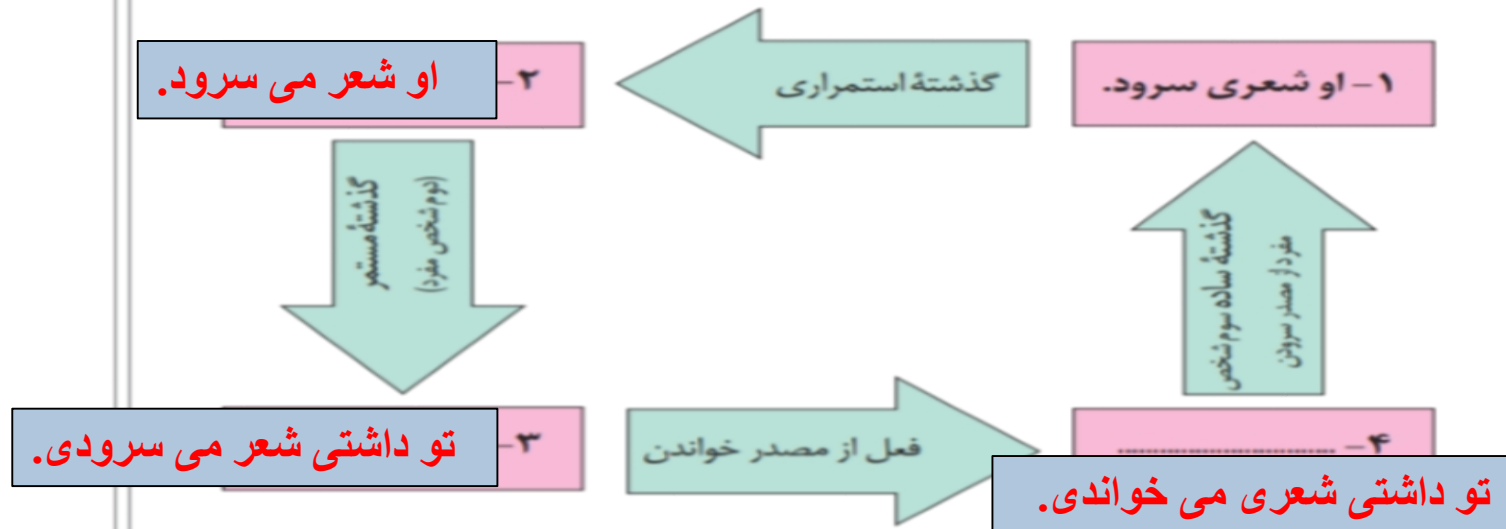
۱ هر یک از واژگان زیر با کدام نشانه جمع به کار نمی‌روند؟

نشانه جمع واژه	ها	ات	ان
مخلوق	×	مخلوقات	×
طزار	×	×	طزاران
ظالم	×	×	ظالمان
نظر	نظرها	نظرات	×
غریب	×	×	غریبان

۲ با توجه به درس، در هر جمله، به چه اشاره دارد؟

«اگر یک دوست خفته است، دوست دیگر بیدار است.»

۳ در جاهای خالی، جمله‌های مناسب بنویسید.



روان خوانی

دروازه‌ای به آسمان



با خود می‌گفتم: از دوازدهم مهر ماه ۱۳۵۹ چه به یاد داری؟ هیچ! آنجا که تو به آن پای می‌نهادی خرمشهر نبود، خونین شهر نیز نبود... این شهر، دروازه‌ای در زمین داشت و دروازه‌ای دیگر در آسمان و تو در جست‌وجوی دروازه آسمانی شهر بودی که به کربلا باز می‌شد و جز مردان مرد را به آن راه نمی‌دادند.

با خود می‌گفتم: جنگ، برپا شده بود تا «محمد جهان‌آرا» به آن قافله‌ای ملحق شود که به سوی عاشورا می‌رفت.

یک روز، شهر در دست دشمن افتاد و روزی دیگر آزاد شد. پندار ما این است که ما مانده‌ایم و شهدا رفته‌اند؛ اما حقیقت آن است که زمان، ما را با خود برده است و شهدا مانده‌اند. سال‌ها از آن روزها می‌گذرد و آن جوان بسیجی، دیگر جوان نیست. جوانی او نیز در شهر آسمانی خرمشهر مانده است.

اما آنان که یاد آن مقاومت عظیم را در دل محفوظ داشته‌اند، پیر شده‌اند و پیرتر. کودکان می‌انگارند که فرصتی پایان‌ناپذیر برای زیستن دارند؛ اما چنین نیست و بر همین شیوه، ده‌ها هزار سال است که از عمر عالم گذشته است. فرصت زیستن چه در صلح و چه در جنگ، کوتاه است؛ به کوتاهی آنچه اکنون از گذشته‌های خویش به یاد می‌آوریم.

یک روز آتش جنگ، ناگاه جسم شهر را در خود گرفت. آن روزها گذشت؛ اما این آتش که جنگ بر جسم ما افکنده، هرگز با مرگ، خاموشی نمی‌گیرد. آن نوجوانان رشید و دلاوران شهید چهارده-پانزده ساله اکنون به سرچشمه جاودانگی رسیده‌اند. آنان خوب دریافتند که برای جاودان ماندن چه باید کرد. سخن عشق، پیر و جوان نمی‌شناسد.

آیا نوجوانان و چهارده-پانزده ساله‌های امروز می‌دانند که در زیر سقف مدرسه‌های خرمشهر در آن روزهای آتش و جنگ چه گذشته است؟

رودخانه خرمشهر آن روزها هم بی‌وقفه گذشته است و امروز نیز از گذشتن، باز نایستاده است. یک روز ناگهان از آسمان آتش بارید و حیات معمول شهر متوقف شد. کشتی‌ها به گل نشستند؛ اتومبیل‌ها گریختند و شهر خالی شد. رودخانه ماند و نظاره کرد که چگونه حیات حقیقی مردان خدا، ققنوس‌وار از میان خاکستر نخل‌های نیم سوخته، خانه‌های ویران، اتومبیل‌های آتش‌گرفته و کشتی‌های به گل نشسته سر برآورد. عجب از این عقل بازگونه که ما را در جست‌وجوی شهدا به قبرستان می‌کشاند!

شور زندگی یکبار دیگر مردان را به خرمشهر کشانده است. شاید آنان درنیابند؛ اما شهر در پناه شهداست. خرمشهر شقایقی خون‌رنگ است که داغ جنگ بر سینه دارد...

مسجد جامع خرمشهر، قلب شهر بود که می‌تپید و تا بود، مظهر ماندن و استقامت بود. مسجد



جامع خرمشهر، مادری بود که فرزندان خویش را زیر بال و پر گرفته بود و در بی پناهی، پناه داده بود. آنگاه که خرمشهر به اشغال متجاوزان درآمد و مدافعان ناگزیر شدند که به آن سوی شطّ خرمشهر کوچ کنند، باز هم مسجد جامع، مظهر همه آن آرزویی بود که جز در باز پس گیری شهر برآورده نمی شد. مسجد جامع، همه خرمشهر بود. قامت استوار ایمان ایران شهر بود.

شب آخر، شهید «جهان آرا» یک حرکت امام حسینی انجام داد؛ زمانی که مقرها را در خرمشهر زدند و بچه ها در خرمشهر مقری نداشتند و به آن طرف شهر رفتند، او همه بچه ها را جمع کرد و گفت که اینجا کربلاست و ما هم با یزیدی ها می جنگیم. ما هم اصحاب امام حسینیم. تا این را گفت، برای همه، صحنه کربلا تداعی شد. گفت: «من نمی توانم به شما فرمان بدهم. هر کس می تواند، بایستد و هر کس نمی تواند، برود؛ اما ما می ایستیم تا موقعی که یا ما دشمن را از بین ببریم یا دشمن ما را به شهادت برساند. منتهی هر کس می خواهد، از همین الآن برود...».

بچه ها همه بلند شدند و او را بغل کردند و بوسیدند و با او ماندند. کربلا قرارگاه عشاق است و شهید سید محمدعلی جهان آرا چنین کرد تا جز شایستگان، کسی در کربلای خرمشهر استقرار نیابد. شایستگان آناند که قلبشان را عشق تا آنجا انباشته است که ترس از مرگ، جایی برای ماندن ندارد. شایستگان جاودانند.

جنگ برپا شد تا مردترین مردان در حسرت قافله کربلای عشق نمانند. در پس این ویرانی ها معارجی به سال ۶۱ هجری قمری وجود داشت و بر فراز آن، امام عشق، حسین بن علی (ع)، آغوش برگشوده بود. رزم آوران از این منظر آسمانی به جنگ می نگریستند که: «در هر وجب از این خاک، شهیدی به معراج رفته است؛ با وضو وارد شوید». این جمله را یک جوان بسیجی، مردی از سلاله جوانمردان بر تابلوی دروازه خرمشهر نگاشته بود و خود نیز در سال ۱۳۶۷ به شهادت رسید.

شهید سیدمرتضی آوینی



روان خوانی «دروازه ای به آسمان»

• قافله: کاروان

• ملحق شدن: پیوستن

• زیر بال و پر دادن: کنایه از پرورش دادن

• ناگزیر: ناچار

• مقرر: پایگاه

• ققنوس: پرنده ای افسانه ای که گویند در آتشی که خود می افروزد، می سوزد و از درون خود خاکستری دوباره متولد می شود. به همین دلیل این پرنده رمز جاودانگی است.

• مظهر: نشانه

• عشاق: جمع عاشق

• معارج: نردبان ها

• رزم آوران: جنگاوران

• منظر: دیدگاه

• سلاله: برگزیده، نسل

شهید مرتضی آوینی: فیلم ساز و سردبیر مجله «سوره»
بود. از فیلم های او می توان به حقیقت، روایت فتح و
سراب اشاره کرد.

چند آرایه ادبی

- فرصت زیستن چه در صلح و چه در جنگ کوتاه است. جنگ و صلح: تضاد
- یک روز آتش جنگ ناگاه جسم شهر را در خود گرفت: آتش جنگ: تشبیه /// جسم شهر: تشخیص
- اکنون به سرچشمه جاودانگی رسیده است: تشبیه
- سخن عشق پیر و جوان نمی شناسد: سخن عشق: تشبیه /// پیر و جوان: تضاد /// سخن عشق پیر و جوان شناسد: تشخیص
- رودخانه ماند و نظاره کرد: تشخیص
- خرمشهر شقایقی سرخ رنگ است که داغ جنگ بر سینه دارد: تشبیه

فرصتی برای اندیشیدن

۱. چرا خرمشهر نماد هشت سال دفاع مقدس بود؟ زیرا خرمشهر با همه جان فشانی هایش یاد آن مقاومت عظیم را در دل محفوظ داشته است.

۲. دریافت شما از جمله زیر چیست؟

• «حیات حقیقی خدا ، ققنوس وار از میان خاکستر نخل های سوخته سربر آورد»

• شهدا نزد خداوند زنده اند؛ از این رو مانند ققنوس رمز جاودانگی اند.



جایی نرسد کس به توانایی خویش

اَلّا تو چراغِ رحمتش داری پیش

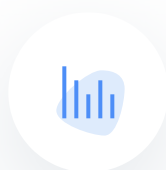
« سعدی »





اپلیکیشن درسی همیار

برنامه رایگان درسی همیار



تمام پایه ها

جواب کتاب ، تدریس و نمونه سوال



همیشه رایگان

برنامه همیار کاملا رایگان میباشد